

اشاره

در سال‌های اخیر، دست کم از ده سال گذشته به این طرف، در محافل آموزشی و غیر آموزشی ما، به بحث «خلاقیت» زیاد دامن زده‌اند و در این باره از هر دری سخن گفته شده است. با وجود این، ما به خصوص در حوزه آموزش و پرورش، هنوز به درک درست، روشن، کاربردی و رهگشا از این مقوله مهم نرسیده‌ایم و چه بسا به تکرار گفته‌ها و نوشته‌های خود و دیگران گرفتار شده‌ایم. اما آنچه جالب توجه است، این که گویا این معضل خاص ما نیست و در دیگر کشورها حتی کشورهای پیشرفته هم وجود دارد که شاهد آن همین نوشته‌ای است که می‌خوانید.

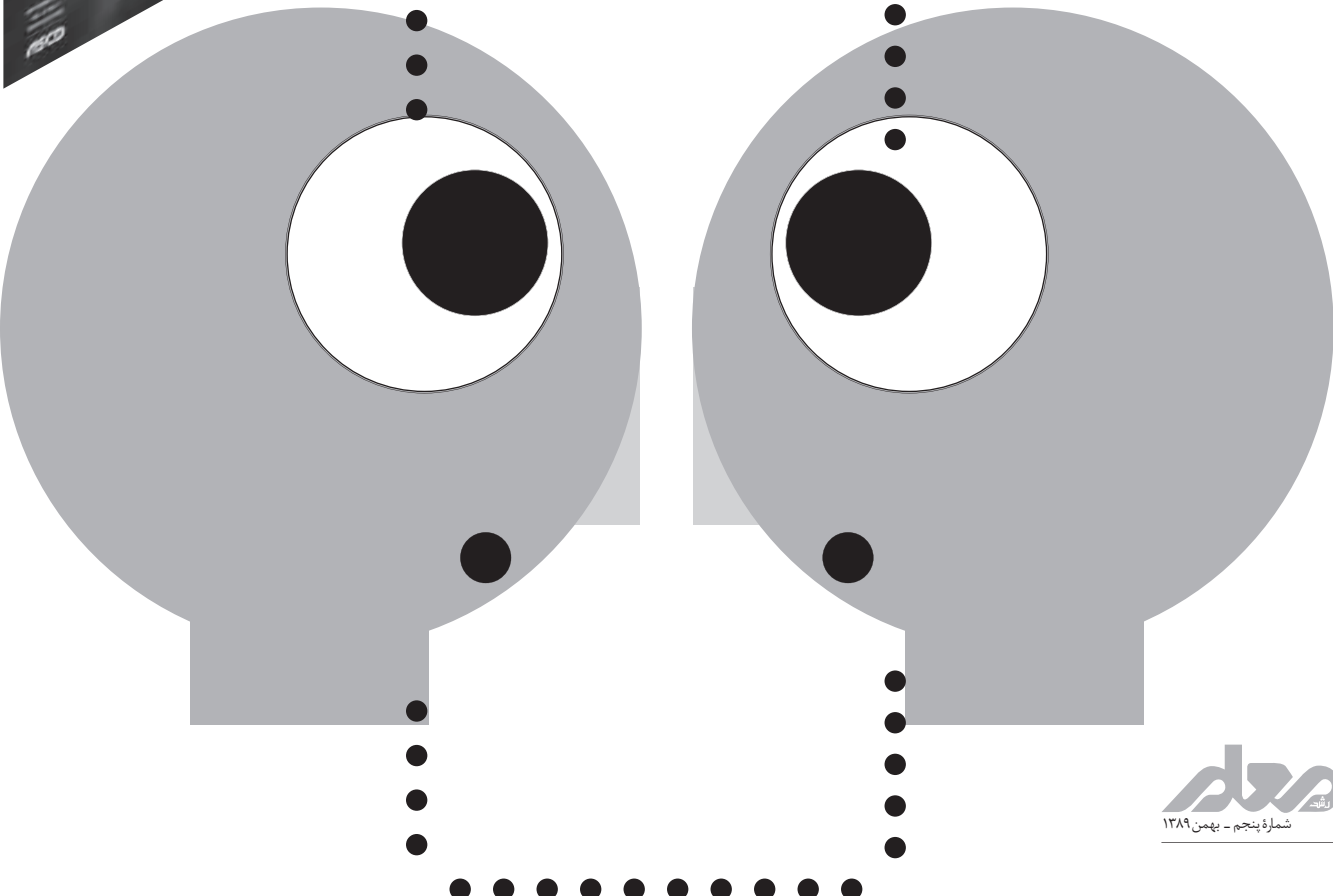
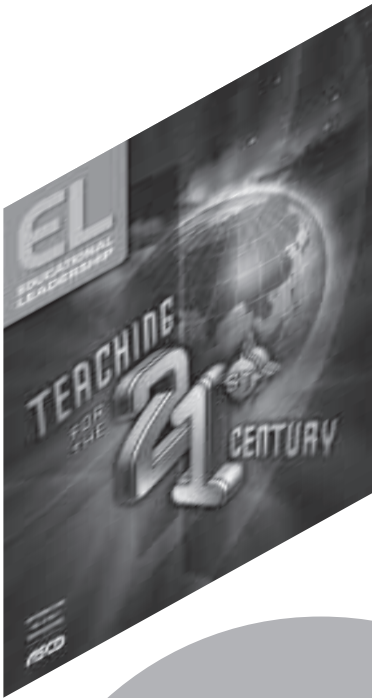
مقاله حاضر را با عنوان *why creativity now?* از مجله آموزشی *educational leadership (EL)* یا راهبری تعلیم و تربیت (دوره ۶۷، شماره ۱، سپتامبر ۲۰۰۹) برای شما انتخاب و ترجمه کرده‌ایم؛ شماره‌ای که ویژه «آموزش در قرن ۲۱» است. امید است بتواند دریچه تازه‌ای به روی شما بگشاید و مفهوم خلاقیت را به گونه‌ای روشن برایتان بیان کند. رشد.

*

خلاقیت! این چیزی است که نادیده انگاشته شده، منفی به آن نگاه شده و هنوز درست فهم نشده است. در این گفت و گو، کن رایبسون، کارشناس برجسته بحث خلاقیت، آن را به عنوان یک مهارت اساسی بنیادی برای قرن ۲۱ معرفی می‌کند که ما برای حل مشکلات و مسائل روزمره‌مان به آن نیازمندیم. سرکن رایبسون در سال ۱۹۹۸ رییس کمیته مشاوران دولت بریتانیا در امر آموزش‌های فرهنگی و آموزش خلاق بود و به واسطه این تلاش‌ها، در سال ۲۰۰۳ لقب «سر» گرفت و شوالیه شد. او در جدیدترین کتابش با نام «عناصر» نگاهی دارد به خلاقیت بشری و آموزش و پرورش. وی هم چنین مؤلف کتابی است به نام: فراتر از مغزها: یاد بگیریم خلاق باشیم.

خلاقیت چقدر
در عصر ما
این قدر مهم
است؟

در گفت و گو با
سرکن رایبسون
نویسنده: امی.م. آزام
ترجمه: حسین ربانی



آن چه باید قبل
از هر چیز درک
کنیم، این است
که شما تا زمانی
که کاری را
انجام نداده‌اید،
نمی‌توانید خلاق
شوید

خلاقیت تنها به
ذهن رسیدن
ایده‌های نو
نیست، چرا که
برخی ایده‌های
نو می‌تواند کاملاً
غیرعملی و یا
مسخره باشد

عصر ما واقعاً عصر
جدیدی است
و ما به ذره ذره
خلاقیت، نوآوری
و تخیل نیازمندیم
تا بتوانیم از پس
مشکلات جدید
فرا روی خود
بر آییم

را فقط در مورد فعالیت‌های هنری در نظر می‌گیرند. البته من هنر را ارج می‌نهم و ترویج می‌کنم، ولی تردید ندارم که خلاقیت می‌تواند هر فعالیتی را که انجام می‌دهیم، در برگیرد. بنابراین، آموزش‌های ما راجع به خلاقیت، باید شامل تمام مواد درسی باشد؛ نه این که به یک یا دو مورد خاص از دروس محدود شود. سومین تصور غلط در مورد خلاقیت آن است که تصور می‌کنیم خلاقیت آن است که دور اتاق خود راه برویم و کمی دیوانه‌وار رفتار کنیم. حقیقت آن است که خلاقیت فرایندی است منظم و ساختار یافته که نیازمند مهارت، دانش و کنترل است و اگر چه بی‌تردید به خیال‌پردازی ذهنی و الهام‌بخشی هم نیاز دارد، ولی در واقع مسیر و راهی است با همان نظم و ترتیب آموزش‌های روزانه. اگر به برخی افرادی که بیشترین دستاوردهای خلاقانه را در زندگی خود داشته‌اند بنگریم، می‌بینیم که بیشتر این دستاوردهای آن‌ها، یکی به خاطر «بینش عمیق» و دیگری «پشتکار» بوده است.

● چرا فکر می‌کنید خلاقیت بالاخص در این زمان مهم است؟

● چالش‌هایی که امروز بشر با آن‌ها روبه‌روست، بی‌سابقه هستند. اولاً، امروز بیش از هر زمان دیگری آدم روی کره زمین زندگی می‌کند: جمعیت جهان در ۳۰ سال گذشته دو برابر شده است. منابع طبیعی جهان با فشار فزاینده‌ای برای استخراج و مصرف مواجه‌اند. تکنولوژی با سرعتی بیش از هر زمان دیگر می‌تازد و شیوه کار و تفکر و ارتباطات و سرعت ما را متحول می‌کند. اگر به فشاری که در پی این تحولات روی نهادهای سیاسی و اقتصادی و بهداشتی ما وارد شده است نگاهی بیندازید، به طور قطع هیچ لحظه‌ای را در طول تاریخ نخواهید یافت که بتوانید آن را با وضع فعلی مقایسه کنید و آن‌گاه به خود بگویید: «بله، البته این دوباره همان فرایند تکراری و روزمره آن زمان است که در حال تکرار شدن است.» عصر ما واقعاً عصر جدیدی است و ما به ذره ذره خلاقیت، نوآوری و تخیل نیازمندیم تا بتوانیم از پس مشکلات جدید فرا روی خود بر آییم.

نکته دیگر این که ما در زمانه‌ای قرار داریم بسیار غیرقابل پیش‌بینی. کودکانی که امسال (۲۰۰۹) تازه به مدرسه می‌روند، اگر به سن بازنشستگی برسند، آن زمان سال ۲۰۷۰ خواهد بود. این در حالی است که اکنون هیچ‌کس نمی‌داند جهان در پنج سال آینده چگونه خواهد بود و یا حتی در یک سال آینده؛ چه برسد به ۶۰ سال بعد! بنابراین وظیفه نظام‌های آموزشی است که به کودکان کمک کنند تا به شناختی از جهانی که در آن زندگی می‌کنند، برسند. می‌دانید که در نوجوانی ما، یعنی افراد هم‌سن و سال و هم‌نسل من (من متولد ۱۹۵۰ هستم)، به ما گفته می‌شد که اگر سخت کار کنیم، به دانشگاه برویم و مدرکی دانشگاهی بگیریم، زندگی‌مان بر وفق مراد خواهد بود و اوضاع خوبی خواهیم داشت. اما امروزه دیگر کسی فکر نمی‌کند چنین چیزی درست باشد. ولی باز هم ما داریم مدارسمان را به همان شیوه و سیاق سابق اداره می‌کنیم. امروزه بسیاری از افراد مدرکی دارند که حتی کسری از

● آقای رابینسون! از «تفکر خلاق» و «تفکر نقاد» هر دو به عنوان مهارت‌های اصلی و لازم در قرن بیست و یکم نام برده می‌شود. با این حال، برخی این دو تفکر را دو مقوله جدا از هم می‌دانند؛ همان‌طور که آب و روغن از هم جدا هستند. نظر شما چیست؟

○ بله! جالب است که مردم تفکر خلاقانه و تفکر نقادانه را در تضاد باهم می‌پندارند. می‌دانید چرا؟ تا حدی به این دلیل که انسان‌ها خلاقیت را با آزادی مطلق و بدون ساختار و سازمان‌بودن مرتبط می‌دانند. ولی آن چه که باید قبل از هر چیز آن را درک کنیم، این است که شما تا زمانی که کاری را انجام نداده‌اید، نمی‌توانید خلاق شوید. شما می‌توانید در ریاضیات، علوم، موسیقی، آشپزی، تدریس، اداره یک خانواده یا حرفه و مهندسی خلاق باشید. زیرا خلاقیت عبارت است از فرایندی که در آن شما ایده‌هایی نو و بکر دارید؛ ایده‌هایی که ارزش دارند. جنبه مهمی از خلاقیت به این برمی‌گردد که ما دنبال کشف راه‌های جدید برای انجام کارهایی باشیم و بسته به حرفه‌ای که به آن مشغول هستیم، آن کارها را انجام دهیم. به طور مثال، اگر شما سرآشپز خلاق باشید، در این صورت نوگرایی شما در حوزه و چارچوب غذاهایی که طبخ می‌کنید، قضاوت می‌شود. پس به کار بردن معیاری از خلاقیت در حوزه موسیقی، در مورد شخصی که می‌خواهد غذایی خوشمزه درست کند، کاملاً بی‌معنی است. هر فرایند خلاق می‌تواند با جرعه‌ای ذهنی از ایده‌ای نو یا حتی یک «شهود» آغاز شود. هم‌چنین می‌تواند به هنگام کلنجار رفتن با یک مسئله و کشف ایده‌های جدیدی در این حوزه آغاز گردد. خلاقیت فرایند است، نه رویدادی منفرد و اتفاقی. فرایندهای خلاق واقعی، علاوه بر این که از بینش خیال‌پردازانه و ایده‌های نو برخوردارند، شامل تفکر نقادانه نیز هستند.

باید دانست که خلاقیت تنها به ذهن رسیدن ایده‌های نو نیست، چرا که برخی ایده‌های نو می‌تواند کاملاً غیرعملی و یا مسخره باشد. بنابراین، یکی از لوازم هر فرایند خلاق، ارزیابی است. همان‌طور که وقتی شما روی مسئله ریاضی کار می‌کنید، دائماً در حال ارزیابی آن هستید و با خود فکر می‌کنید که «آیا این درست به نظر می‌رسد؟» و یا وقتی در حال ساخت قطعه‌ای با پیانو هستید، قسمتی از ذهن شما دائماً در حال شنیدن و گوش دادن به ساخته‌هایتان است و با خود می‌گویید «آیا این جواب می‌دهد؟ آیا این جواب خوبی می‌دهد؟»

● بزرگ‌ترین بدفهمی یا تصور غلطی که مردم در مورد خلاقیت دارند چیست؟

○ اول این که فکر می‌کنند خلاقیت منحصر به افرادی خاص است و این که افراد اندکی هستند که واقعاً خلاق‌اند؛ در حالی که هر انسانی دارای ظرفیت‌های خلاقانه بسیار زیادی است. بنابراین، هرگونه سیاست‌گذاری خلاقانه در امر آموزش، باید همه افراد را شامل شود، نه تنها تعداد کمی را. دومین بدفهمی آن است که خلاقیت را به امور و فعالیت‌های خاصی منحصر بدانیم. در واقع، مردم خلاقیت

آمریکا امروزه
با چالشی بسیار
بزرگ (بیشتر از
همیشه) روبه‌روست
تا بتواند موقعیت
خود را در میان
قدرت‌های
اقتصادی جهان
حفظ کند

من فکر می‌کنم که
ما در حال حاضر
به جای آموزش
و ترویج خلاق
بودن، در حال
زدودن این مقوله
از فرایند تعلیم
کودکانمان هستیم

این یک واقعیت
بنیادین در مورد
بشر است که انسان
زمانی می‌تواند
عملکرد بهتری
داشته باشد که در
تماس با چیزهایی
باشد که برای
وی برانگیزاننده و
الهام‌آفرین‌اند

ارزشی را که این مدارک روزگاری داشتند، ندارند (یک‌دهم ارزش سابق خود را هم ندارند). بنابراین، خلاقیت برای خود ما و برای اقتصاد ما یک ضرورت است. من با بسیاری از شرکت‌های بزرگ اقتصادی که در فهرست fortune 500 (۵۰۰ شرکت آینده‌دار) قرار دارند، همکاری می‌کنم، و جالب است که همه آن‌ها دائماً بر این نکته تأکید می‌کنند که: ما نیازمند افرادی هستیم خلاق و نوآور که متفاوت بیندیشند. اگر به نرخ زوال شرکت‌ها نگاهی کنیم، می‌بینیم که این نرخ بسیار بالاست. آمریکا امروزه با چالشی بسیار بزرگ (بیشتر از همیشه) روبه‌روست تا بتواند موقعیت خود را در میان قدرت‌های اقتصادی جهان حفظ کند. تمامی این مسائل، نیازمند سطح بالایی از نوآوری و خلاقیت است. حالا با همه این صحبت‌ها، متأسفانه من فکر می‌کنم که ما در حال حاضر به جای آموزش و ترویج خلاق بودن، در حال زدودن این مقوله از فرایند تعلیم کودکانمان هستیم؛ آن هم به‌طور نظام‌مند!

● آیا خلاقیت با فرهنگ آزمون‌های استاندارد شده در تعارض است؟

○ ما نه تنها در آمریکا، بلکه در بسیاری از ممالک صنعتی قدیمی و ریشه‌دار، با یک معضل جدی در نظام‌های آموزشی روبه‌رو هستیم. اگر شما نظامی آموزشی هم‌چون نظام آموزشی آمریکا داشته باشید که متوسط نرخ ترک تحصیل دبیرستانی‌های آن ۳۰ درصد است و این نرخ در میان سیاه‌پوست‌ها بالای ۵۰ درصد و در میان بومی‌های آمریکایی (سرخ‌پوست‌ها) حدود ۸۰ درصد است، دیگر نمی‌توانید تمام تقصیر را به گردن بچه‌ها بیندازید. با این همه تلفات، قطعاً نظام آموزشی مشکل دارد که نمی‌تواند در روش‌های آموزشی خود دانش‌آموزانی را که در صندلی‌های خود نشسته‌اند، برانگیزاند و آن‌ها را به جست‌وجو و کشف وادارد و حس علاقه‌مندی در آن‌ها ایجاد کند. این موضوع، مسئله‌ای فراگیر در این «فرهنگ آزمودنی‌های استاندارد» و کاملاً بی‌ثمر است.

وقتی به آموزش‌های زمان خودمان نگاهی می‌کنیم، مشاهده می‌کنیم که در برخی دروس خاص که با برخی معلم‌های خاص داشتیم، زمانی که فرصت انجام کارهایی را می‌یافتیم که به ما انرژی و نیرو می‌داد، گویی در آن درس جانی دوباره می‌گرفتیم و وقتی شما چیزهایی را کشف کنید که در آن‌ها خوب عمل می‌کنید، آن‌گاه تلاش خواهید کرد تا در همه زمینه‌ها موفق شوید و بهتر عمل کنید. چون آن‌گاه است که اعتمادبه‌نفس شما بالا رفته است و نگاهی (دیدگاهی) متفاوت به دست آورده‌اید.

امروزه بسیار اتفاق می‌افتد که افراد را به‌طور سیستماتیک از استعدادهای خودشان دور می‌اندازیم و به تبع آن، آن‌ها از کل فرایند آموزش جدا می‌شوند. این یک واقعیت بنیادین در مورد بشر است که انسان زمانی می‌تواند عملکرد بهتری داشته باشد که در تماس با چیزهایی باشد که برای وی برانگیزاننده و الهام‌آفرین‌اند. این فعالیت انگیزاننده و روحیه‌بخش، برای برخی ژیمناستیک است، برای بعضی موسیقی و برای برخی ریاضیات. این مسئله را از آن‌جا

می‌دانیم که فرهنگ و تمدن انسان بسیار غنی و گسترده و متنوع است، ولی نظام آموزشی ما روزه‌روز یکنواخت‌تر و کسل‌کننده‌تر می‌شود. از این جهت، برای من تعجب‌آور نیست که بچه‌های زیادی از این سیستم خارج می‌شوند؛ حتی بسیاری از آن‌هایی که در این سیستم می‌مانند، نمی‌توانند با آن ارتباط برقرار کنند. تنها تعداد کمی هستند که از این سیستم آموزشی منتفع می‌شوند. ولی این تعداد آن‌قدر کم است که توجه به هدر رفتن بسیار زیاد آن را نمی‌کند.

● مطلقاً بیشتر فکرهای نو و بکر حاصل همکاری و تعامل و نتیجه تحریک ایده‌های دیگران است.

○ کسی در خلأ زندگی نمی‌کند. حتی آن‌هایی که تنها زندگی می‌کنند (مثلاً یک شاعر گوشه‌نشین یا مخترعی که در گاراژخانه‌اش زندگی می‌کند)، از فرهنگی که متعلق به آن هستند، اثر می‌پذیرند و از فکر دیگران و دستاوردهای دیگران تغذیه می‌کنند. در فضای عمل و در دنیای واقعی است که بسیاری از فرایندهای خلاق، تا حد بسیاری، از همکاری و تعامل سود خواهند برد. بزرگ‌ترین دستاوردهای علمی بشر تقریباً همیشه و همیشه از خلال همکاری تنگاتنگ و سخت‌عده‌ای حاصل شده است که منافع مشترک دارند، ولی ارزش‌های فکر کردنشان متفاوت است.

بنابراین، همکاری با یکدیگر و منتفع شدن از تنوع و گوناگونی، یکی از بزرگ‌ترین مهارت‌هایی است که باید ترویج کنیم و آموزش دهیم؛ تا این‌که تکنوایی را ترویج کنیم.

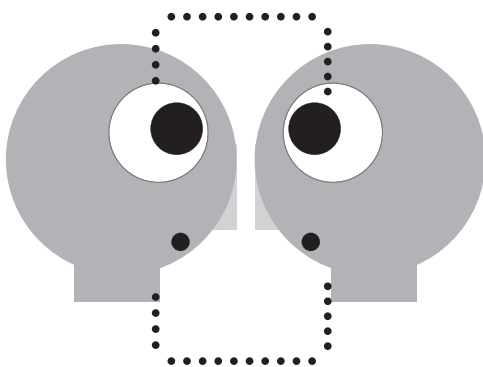
در حال حاضر ما با مشکل بزرگی روبه‌رو هستیم و آن این‌که: نظام آموزشی ما تحت سیطره این فرهنگ نادرست آزمون‌ها و بخش‌های استاندارد شده قرار گرفته که با دیدگاهی خاص به مقوله هوش و استعداد می‌نگرد و برنامه‌های درسی محدود و سیستم آموزشی تنگ‌نظرانه‌ای دارد.

توماس ادیسون را در نظر بگیرید؛ یکی از بزرگ‌ترین مخترعان تاریخ آمریکا. او بیش از ۱۱۰۰ اختراع خود را در اداره ثبت اختراعات آمریکا به ثبت رساند. ولی در حقیقت بزرگ‌ترین استعداد ادیسون در انگیزاندن دیگر آدم‌ها بود. او گروه‌ها و تیم‌هایی داشت که در زمینه‌های کاری مختلف و به هم پیوسته با او کار می‌کردند. آن‌ها موضوعات و سوژه‌های معین و تعریف‌شده‌ای را برای خود تعریف می‌کردند. آن‌گاه تا زمان اتمام آن کار مشخص، و حصول نتیجه، به صورت گروهی و تعاملی با یکدیگر کار می‌کردند. بنابراین، من شکی ندارم که همکاری، تنوع و گوناگونی افکار و تبادل ایده‌ها و استفاده از دستاوردهایی که دیگران داشته‌اند، از اصول و قلب فرایند خلاقانه است. آموزشی که بر مبنای فردی استوار باشد، به نتیجه‌ای نمی‌رسد.

● آیا می‌توان خلاقیت را تعلیم داد؟

○ بله، ولی مردم این‌طور فکر می‌کنند که نمی‌توانند؛ زیرا خود آن‌ها مفهوم و معنای خلاقیت را نفهمیده‌اند.

بزرگ‌ترین
استعداد ادیسون
در انگیزاندن
دیگر آدم‌ها بود.
او گروه‌ها و
تیم‌هایی داشت
که در زمینه‌های
کاری مختلف و
به هم پیوسته با او
کار می‌کردند



آموزشی که بر
مبنای فردی
استوار باشد،
به نتیجه‌ای
نمی‌رسد.

شما نمی‌توانید
افراد را براساس
میزان خلاقیت
ذهنی‌شان مورد
ارزیابی قرار
دهید. زیرا اول
باید کاری را
انجام دهید تا
بتوانید در آن
خلاق باشید

ریاضیات قضاوت کنید. همان‌طور که می‌توانستید در زمینه
موسیقی یا ادبیات این کار را انجام دهید.

من بین «آموزش خلاقیت» و «خلاقانه آموزش دادن»
تفاوت قائل می‌شوم. خلاقانه آموزش دادن به این معنی است
که معلمان از مهارت‌های خلاقانه خودشان بهره بگیرند تا
بتوانند محتوا و ایده‌های درسی را جذاب‌تر ارائه کنند. برخی
از بزرگ‌ترین معلمان می‌گویند که ما می‌شناسیم، از خلاق‌ترین
معلمان هستند، زیرا آن‌ها راهی می‌یابند تا بتوانند آنچه را
تدریس می‌کنند، به علاقه‌های دانش‌آموزان مرتبط کنند.

هم‌چنین شما می‌توانید در مورد آموزش خلاقیت صحبت
کنید (تدریس خلاقیت). که در آن تعلیم و آموزش به گونه‌ای
طراحی می‌شود که دیگران را به تفکر خلاق وادارد. بچه‌ها
را به آزمودن و تجربه نوآوری تشویق کند. جواب‌ها را به
آن‌ها ندهد، بلکه ابزاری در اختیارشان بگذارد که بتوانند
به کمک آن جواب را حدس بزنند و یا به راه‌ها و مسائل
جدیدتری وارد شوند.

این‌که آیا می‌توانیم به افراد نمره خلاقیت بدهیم یا نه،
سؤال بزرگ‌تری است. مسلماً بها دادن به دانش‌آموزان به
واسطه نوآوری بودن آن‌ها و یا تشویق خلاقیت و این نکته
که دانش‌آموز بتواند مؤثرتر بودن راه‌های جدید نسبت به
راهکارها و ایده‌های قدیمی‌تر را بازگو کند، بخش مهمی از
نظام آموزش خلاقیت است. ولی در نهایت شما هر چیزی را
نمی‌توانید با نمره و عدد بیان کنید. و اصولاً من فکر نمی‌کنم
که باید چنین کاری کرد. این بخشی از مسئله است. فرایند
آموزش تستی و بخش‌های استاندارد شده، ما را به این تفکر
واداشته است که باور کنیم، اگر نتوانیم چیزی را نمره دهیم
و براساس عدد رتبه‌بندی کنیم، پس اصلاً اهمیتی ندارد (آن
چیز بی‌اهمیت است). و البته در هر رویکرد خلاقانه‌ای،
برخی از چیزهایی که به آن‌ها می‌نگریم، اگر شمارش و
عددگذاری روی آن‌ها غیرممکن نباشد، کار بسیار مشکلی
است. ولی این به معنای بی‌اهمیت بودن آن‌ها و نادیده
انگاشتن آن‌ها نیست. وقتی می‌شنوم افراد می‌گویند: «خب،
البته من فکر می‌کنم که خلاقیت را نمی‌توان ارزش‌یابی کرد،
با خودم می‌گویم، نه، می‌توانیم. فقط باید صبر کنیم، تأمل
کنیم و کمی در مورد آن بیندیشیم.» ●

زیرنویس

1. Ken Robinson
2. Edison
3. Eric clapton

آن‌ها می‌گویند خب، من خیلی خلاق نیستم، پس نمی‌توانم
این کار را انجام دهم. ولی در واقع دو راه برای آموزش
خلاقیت وجود دارد؛ اول این‌که ما می‌توانیم مهارت‌های
عمومی و همگانی خلاقیت را آموزش دهیم؛ همان‌گونه که
خواندن، نوشتن و جدول ضرب را یاد می‌دهیم. برخی از
این مهارت‌های اساسی می‌توانند راه را برای این افراد باز
کنند تا بتوانند با مشکلات درگیر شوند و آن‌ها را بررسی
کنند. برای مثال، مهارت‌های «تفکر واگرا»، خلاقیت را از
طریق استفاده از تشابهات، تمثیل‌ها، استعاره‌ها و صور ذهنی
ترویج می‌کنند.

چندی پیش با سران یکی از قبایل سرخ‌پوست آمریکا
کار می‌کردم. آن‌ها از من خواستند در مورد چگونگی ترویج
خلاقیت در میان قبیله‌شان صحبت کنم. حدود یک ساعت
دور یک میز بزرگ نشستیم. حدس می‌زنم آن‌ها انتظار
داشتند من یک مجموعه نمودار و جدول نمایش و تکنیک
را نشانشان دهم. ولی من، آن‌ها را به گروه‌هایی تقسیم
کردم و برایشان مجموعه‌ای از مشکلاتی را که به عنوان
یک جامعه با آن درگیر هستند، توضیح دادم. به محض آن‌که
شما افراد را به تفکر ذهنی و تصویری وادار می‌کنید، اتفاق
متفاوتی می‌افتد. تقسیم کردن آن‌ها به گروه‌هایی که معمولاً
با هم تعامل ندارند و این‌که همه‌بهم سر یک میز نیستند،
سازوکار جدیدی را مطرح می‌کند. بنابراین، می‌توانید
مهارت‌های خاص را به آن‌ها آموزش دهید تا فکرشان باز
شود و تنوع افکار در یک اتاق را ارزشمند بدانند.

علاوه بر آموزش دادن مهارت‌هایی که ذکر شد، موضوعی
وجود دارد به نام «خلاقیت فردی». مردم غالباً بهترین کار
خود را در سطح فردی زمانی انجام داده‌اند که به واسطه
ارتباط با محیطی خاص و یا فرایند خاص و یا مواد و
ملزومات اولیه خاصی، به هیجان واداشته شده‌اند. محتوای
کتاب جدید من به نام **عناصر**، درباره چگونگی یافتن حس
علاقه‌مندی در وجود افراد است. در آن کتاب، من با افراد
زیادی صحبت کرده‌ام؛ ورزشکار، ژیمناست، موسیقی‌دان،
دانشمند و حتی زن فوق‌العاده‌ای که بلیاردباز بود. همه و
هر کدام از این افراد چیزی را یافته بودند که با وجودشان
هم‌نوا بود و در آن زمینه، توانایی فردی در وجود خود
می‌یافتند. اگر شما حس علاقه‌مندی و توانایی‌های فردی را
در مورد همان مقوله یکسان به کار بندید، قطعاً از نقطه‌نظر
خلاقیت در جایگاه دیگری قرار خواهید گرفت.

اریک کلپتون که امروزه نوازنده‌ای مشهور است، تقریباً
هم‌زمان با من، اولین گیتارش را در اختیار گرفت. ولی
تفاوت من با او این بود که اریک علاوه بر ممارست و
تمرین، علاقه‌مندی و حس دل‌بستگی زایدالوصفی برای این
کار داشت؛ چیزی که من فاقد آن بودم.

باید دانست که شما نمی‌توانید افراد را براساس میزان
خلاقیت ذهنی‌شان مورد ارزیابی قرار دهید. زیرا اول باید
کاری را انجام دهید تا بتوانید در آن خلاق باشید. اگر در
یک کلاس ریاضی هستید و تدریس آن، شما را به یافتن
راه‌حل‌های جدید تشویق کند، و به تفکر درباره راه‌های
متفاوت و جدید وادارد، در آن صورت است که می‌توانید
سطح خلاقیت و تصویرگری ذهنی را در چارچوب